

## تبيين کژکار کردی و ناکامی مشارکت حزبی - انجمنی در عصر مشروطه

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۳/۱  
تاریخ تأیید نهایی: ۱۳۹۱/۲/۵

دکتر خلیل‌اله سردارنیا\*  
دکتر حسین قدرتی\*\*

### چکیده

انقلاب مشروطه با هدف برقراری حاکمیت ملت و قانون در ۱۲۸۵ شمسی روی داد. در قانون اساسی، برخی شاخص‌های دموکراسی همچون آزادی اجتماعات، انجمن‌ها، مطبوعات و برابری در مقابل قانون تصریح شدند. در عصر مشروطه، انجمن‌ها و گروه‌های سیاسی پرشمار و دو حزب اصلی و مطبوعات وابسته به آنها شکل گرفتند و به دنبال آن، بی‌ثباتی و قانون‌گریزی در جامعه گسترش یافت. در این مقاله، نگارنده درصدد تبیین جامعه‌شناختی کژکارکردی و ناکامی نخستین تجربه مشارکت حزبی و انجمنی در عصر مشروطه است. در جهت تبیین این موضوع، از نظریه نهادمندی هانتینگتون و نظریه شکاف‌های اجتماعی استفاده می‌شود. نگارنده بر این نظر است که انقلاب مشروطه زمانی روی داد که از یک سو، شرایط فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی لازم برای دموکراسی پارلمانی فراهم نبود و از سوی دیگر، تعارض‌های ایدئولوژیک و رقابت‌های غیر دموکراتیک و غیر نهادمند احزاب و انجمن‌ها و کثرت بسیار زیاد آنها به کژکارکردی و ناکامی آنها در رسالت حزبی - انجمنی‌شان منجر شد.

**واژگان کلیدی:** انقلاب مشروطه، مشارکت حزبی و انجمنی، مطبوعات، عدم نهادمندی، تعارض ایدئولوژیک.

مقدمه

مشارکت و رقابت قاعده مند احزاب، گروه های اجتماعی و استقلال مطبوعات دو شاخص مهم دموکراسی هستند. آنها پل ارتباطی بین مردم و حکومت و به مثابه «دروازه بانان جامعه مدنی» هستند که خواسته ها و مطالبات اعضا را جمع بندی و به حکومت انتقال می دهند. این دو بازیگر، سازمان های اصلی پیکار و رقابت سیاسی بوده و بر گسترش دموکراسی به شکل قابل توجهی تأثیر گذار بوده اند. (دورژه، ۱۳۵۷: ۲۷-۳۵)

کامیابی احزاب و گروه های ذینفع به وجود برخی شرایط و ملزومات ضروری وابسته است که مهمترین آنها عبارتند از: آگاهی سیاسی- اجتماعی، فرهنگ سیاسی مشارکتی، پایداری نسبی افراد و نهادهای مدنی به ارزش ها و هنجارهای دموکراتیک در رفتارهای سیاسی شان، پیشرفت های قابل توجه در نوسازی جامعه، تعدیل نسبی شکاف طبقاتی، آمادگی روحی و اجتماعی شهروندان برای مشارکت و فرصت های برابر برای رقابت سیاسی بین بازیگران جامعه مدنی. (Heywood, 1997: 260-262)

به اختصار، کار ویژه های مهم احزاب سیاسی در نظام های دموکراتیک و نیمه دموکراتیک عبارتند از: ۱- نمایندگی، تجمیع و بیان علائق، مطالبات، منافع و پشتیبانی ها از سیاست ها ۲- انسجام بخشی به جامعه و شهروندان ۳- پل ارتباطی بین مردم و حکومت ۴- کسب قدرت و تأثیر بر سیاست ها و تصمیم ها ۵- جذب و تربیت رهبران سیاسی ۶- سازمان و شکل دادن به پارلمان و فراکسیون های آن و حکومت ۷- اجتماعی کردن و تربیت سیاسی شهروندان ۸- گسترش فرهنگ مشارکتی و باورهای دموکراتیک در جامعه ۹- عضوگیری و فعال سازی اعضا ۱۰- گسترش و آگاهی های سیاسی- اجتماعی در جامعه ۱۱- شکل دادن به اعتراضات و افکار عمومی در موضوعات و مشکلات خاص. (Heywood, 1997: 3) (Norris, 2005: 3)

انقلاب مشروطه به عنوان نقطه عطفی در تاریخ سیاسی ایران با اهدافی همچون: برقراری سلطنت مشروطه، حاکمیت ملت و قانون و در سال ۱۲۸۵ شمسی رخ داد. برخی از اصول مهم دموکراتیک در قانون اساسی مشروطه عبارت بودند از: مصونیت جانی و مالی مردم، برابری همه در مقابل قانون، حمایت از آزادی ها و

حقوق شهروندان، آزادی مطبوعات، اجتماعات و انجمن ها، تفکیک قوا، انجمن های ایالتی و ولایتی.

سؤال تحقیق: چرا نخستین تجربه مشارکت حزبی و انجمنی در عصر مشروطه ناکام ماند و به کژکارکردی (نقش آفرینی منفی) گرایید؟

فرضیه تحقیق: جامعه ایران در عصر مشروطه به دلایل گوناگون از آمادگی ذهنی و اجتماعی لازم برای مشارکت حزبی - انجمنی برخوردار نبود. کثرت زیاد احزاب و انجمن ها و رقابت سیاسی غیرنهادمند و غیردموکراتیک آنها از یک سو و تعارض شدید ایدئولوژیک بین آنها از سوی دیگر، به ناکامی مشارکت حزبی - انجمنی انجامید. روش تحقیق: در این نوشتار، روش تحقیق از نوع تبیین علی تاریخی و جامعه شناختی است.

ضرورت بحث: در ارتباط با انقلاب مشروطه و احزاب و انجمن ها در آن دوره کتاب ها و مقاله های بسیار زیادی چاپ شده اند. نکته اینجاست که آیا با وجود این همه نوشته و فراوانی بسیار زیاد آنها دیگر پرداختن به این موضوع، ملال آور بوده و ضرورتی ندارد؟ در پاسخ به این سوال ذکر چند نکته ضرورت دارد:

الف) گفته می شود که گذشته چراغ راه آینده است و فهم خوب حال و آینده مستلزم شناخت خوب و ژرف گذشته و اتکاء به حافظه تاریخی است.

ب) از آنجا که گفته می شود حوادث تاریخی در مقاطع زمانی بعدی با مشابهت های کم و بیش رخ می دهند، لذا گذشته های تاریخی صرفاً به گذشته مربوط نیستند و در زمان حال یا آینده از دریچه دیگر می توان به موضوعات تاریخی نگریست و گذر زمان از اعتبار موضوعات و رویدادهای تاریخی نمی کاهد.

پ) منابع موجود در خصوص ناکامی مشارکت حزبی - انجمنی اغلب غیر روشمند و فاقد مبانی نظری و علمی دقیق هستند.

گفتار نخست) چارچوب نظری اجمالی

منظور از کژکارکردی احزاب و انجمن ها آن است که آنها از انجام وظایف و رسالت واقعی خویش (که در مقدمه بحث برشمرده شدند) منحرف شده و به سمت قدرت طلبی و زیر پا گذاشتن مصالح جمعی و قواعد بازی دموکراتیک حرکت کنند. نشانه های مهم کژکارکردی حزبی و انجمنی عبارتند از: عدم ایفای نقش صحیح نمایندگی، عدم ارتباط قانونمند و صحیح با حکومت و سایر گروه های مدنی، عدم

احترام به مصالح جمعی و منافع سایر گروه‌ها، عدم تلطیف و تعدیل خواسته‌های اعضا، عدم اهتمام به تربیت سیاسی درست و آموزش مدنی و شهروندسازی، تکروری سیاسی و دامن زدن به رادیکالیسم سیاسی.

رفتار مشارکتی انجمنی و تحزب قاعده مند در خلاء شکل نمی‌گیرد، بلکه بسترهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی مساعد را می‌طلبد. در زیر، پیش زمینه‌های مشارکت حزبی و انجمنی شهروندان از حیث نظری به اختصار توضیح داده می‌شوند.

الف) پیش زمینه‌های ساختاری و اجتماعی - فرهنگی:

بر طبق رویکرد نوسازی، تحولات ساختاری در حوزه‌های آموزشی، ارتباطی، اقتصادی، جمعیتی و اجتماعی از یک سو، به پیدایش نیروهای اجتماعی جدید و از سوی دیگر به شکل‌گیری و گسترش آگاهی سیاسی - اجتماعی، نگرش‌ها، ارزش‌ها و باورهای نوین دموکراتیک و انسان مدرن می‌انجامد، به تبع آن، مشارکت سیاسی در سطح فردی، حزبی و انجمنی برای افراد و نیروهای اجتماعی ضرورت می‌یابد. (Lerner, 1958:44-54) پرواضح و روشن است که جامعه با اکثریت افراد بی‌سواد و ناآگاه سیاسی، از آمادگی روحی - روانی و اجتماعی برای مشارکت حزبی و انجمنی برخوردار نخواهد بود. (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۵۶-۵۳)

سیدنی و وربا، فرهنگ سیاسی را چنین تعریف می‌کنند: «یک نظام باورهای تجربی، نهادها و ارزش‌هایی است که وضعیتی را که نقش سیاسی در آن رخ می‌دهد تعریف می‌کند و شامل جهت‌گیری‌های ذهنی به سیاست است.» (Verba & sidney, 1958:580) دایره‌المعارف علوم اجتماعی آمریکا آن را چنین تعریف می‌کند: «مجموعه‌ای از نگرش‌ها، عقاید و احساسات است که به فرآیند سیاسی، نظم و معنا می‌بخشد و فرصت‌های زیر بنایی و قواعد حاکم بر رفتار سیاسی در نظام سیاسی را مشخص می‌کند.» (Stills, 1972:218) در مجموع، فرهنگ سیاسی مجموعه‌ای از باورها، نگرش‌ها، ارزش‌ها، احساسات و آگاهی سیاسی است که بر رفتار سیاسی افراد تأثیر می‌گذارد.

در «فرهنگ سیاسی دموکراتیک» شهروندان از باورها، ارزش‌ها و عقاید دموکراتیک برخوردارند و این باورها مشوق رفتار مشارکتی حزبی و انجمنی و فردی آنهاست. در این فرهنگ، مبنای مشروعیت حکومت عبارت است از رضایت، قانونمندی و کارآمدی. در «فرهنگ سیاسی تابعیت» مفهوم شهروندی و حقوق شهروندی رایج

نیست و باورها و ارزش‌های غالب بر جامعه از نوع اطاعتی، سنتی و غیر دموکراتیک است، این باورها به مشارکتی حزبی، گروهی و انجمنی مطلوب نمی‌انجامد.

#### ب) نظریه شکاف‌های اجتماعی

شکاف‌های اجتماعی به تعارضات طبقاتی، جنسیتی، نسلی، مکانی (شهر و روستا)، سنت و تجدد، قومیتی، زبانی و غیره گفته می‌شوند که پیرامون آنها نیروهای اجتماعی، احزاب، انجمن‌ها و گروه‌های سیاسی - اجتماعی فعال می‌شوند و به رقابت و مشارکت سیاسی می‌پردازند. در حالت کلی شکاف‌ها به دو دسته تقسیم می‌شوند: در وضعیت «شکاف‌های منقطع»، نیروهای اجتماعی ضمن داشتن برخی اختلاف یا تعارضات اجتماعی، دارای نقاط اشتراک نیز هستند، این نقاط اتصال و مشترک به همکاری و تعامل احزاب و گروه‌ها و عدم قطبی شدن فضای سیاسی - اجتماعی جامعه می‌انجامد. در وضعیت «شکاف‌های مترکم»، اختلافات و تعارضات ایدئولوژیک و اجتماعی ریشه‌دار بین نیروهای اجتماعی و عدم وجود نقاط مشترک بین بازیگران حزبی و گروهی منجر به قطبی شدن فضای سیاسی - اجتماعی و روابط ستیزی بین آنها می‌شود (Zielinski, 2002:194)، در این حالت، زمینه‌ای برای همگرایی و تساهل و رقابت و مشارکت مسالمت آمیز حزبی و انجمنی نخواهد بود.

#### ج) نظریه نهاد مندی

از دید هانتینگتون نهادمندی، فراگردی است که سازمان‌ها و شیوه‌های عمل با آن، ارزش و ثبات می‌یابند. سطح نهادمندی هر نظام سیاسی با انطباق پذیری، پیچیدگی، استقلال و انسجام نهادها و شیوه عمل آنها مربوط است (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۲۲) مهمترین شاخص‌های نهادمندی در عرصه نهادهای مدنی عبارتند از: انطباق آنها با نیازها و شرایط محیطی و اجتماعی جامعه، انسجام زیر مجموعه‌های آنها در راستای هدف یا اهداف مشترک، استقلال آنها از حکومت و توجه به قانون و مصالح جمعی. مشارکت نهادمند مستلزم وجود فرصت‌های برابر برای همه بازیگران عرصه جامعه مدنی و رعایت سازوکارهای قواعد دموکراتیک از سوی آنها است. به عقیده وی، عدم نهادمندی حکومت و نهادهای مدنی، عامل اصلی خشونت و بی‌ثباتی سیاسی در کشورهای توسعه نیافته و در حال گذار است.

دگرگونی‌های سریع اجتماعی با وارد شدن سریع گروه‌های اجتماعی جدید به عرصه سیاست همراه می‌شود، ولی مشارکت غیر نهادمند و بی‌ضابطه آنها و تحول‌گند

نهادهای سیاسی و حکومتی به خشونت و بی‌ثباتی سیاسی می‌انجامد. (همان، ۱۰) هانتینگتون از دو اصطلاح «جامعه مدنی»<sup>۱</sup> و «جامعه پروترین»<sup>۲</sup> استفاده می‌کند. در جامعه مدنی، میزان مشارکت سیاسی نهادهای مدنی با نهادمندی آنها (با ویژگی‌های یاد شده) تناسب دارد، حال آن‌که در جامعه پروترین، مشارکت سیاسی نهادهای مدنی، بسیار بی‌ضابطه و غیر نهادمند است و نتیجه آن بی‌ثباتی جامعه خواهد بود. (همان، ۱۱۹-۱۱۸) لاری دایموند نیز، بر سطح نهادینه سازی و ماهیت دموکراتیک نهادهای مدنی تأکید می‌کند. به باور وی، این خصلت جامعه مدنی به گسترش همکاری، اعتماد، توافق برای مصالح عمومی و وفاق ملی در حوزه عمومی جامعه انجامیده و در غیر این صورت به ستیز، کشمکش و بی‌ثباتی می‌انجامد. (Diamond, 1997:12)

گفتار دوم) وقوع انقلاب مشروطه در غیاب شرایط لازم و مساعد فرهنگی-اجتماعی برای فهم درست ریشه‌های ناکامی مشارکت حزبی-انجمنی در عصر مشروطه ضرورت دارد که نخست، نبود شرایط لازم و ضروری فرهنگی-اجتماعی برای وقوع این انقلاب و دموکراسی پارلمانی و حزبی-انجمنی بررسی شوند.

#### ۱) ناآگاهی سیاسی توده‌ها و عدم ارتباط بین رهبران و توده‌ها

وجود نخبگان و شهروندی آگاه و با سواد و ارتباط مستمر بین آنها دو عامل از مهمترین پیش شرط‌های مشارکت افراد در احزاب و انجمن‌ها هستند. انقلاب مشروطه ایران، در زمانی روی داد که هنوز نوسازی در جامعه رخ نداده بود و ساختارهای اجتماعی، آموزشی و ارتباطی، ساده و عقب مانده بودند، لذا انقلاب به شکل زودرس، رخ داد. این انقلاب در زمانی رخ داد که از یک سو، توده مردم معنی مشروطه را نمی‌دانستند، بی‌سواد بودند و از آگاهی سیاسی و اجتماعی حتی حداقلی برخوردار نبوده و از سوی دیگر رهبران مشروطه نیز عمدتاً از فهم درست و قابل توجهی راجع به مشروطه یا دموکراسی و پیش‌شرایط سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ضروری برای آن برخوردار نبودند. بی‌سوادی و ناآگاهی توده‌ها باعث گسست و عدم رابطه بین آنها و رهبران شد و رهبران نیز تلاش نکردند به زبان ساده مفاهیم جدید را به توده‌ها یاد دهند.

نرخ بسیار بالای بی‌سوادی (بیش از ۹۰ درصد) و نبود آگاهی‌های سیاسی-اجتماعی از دلایل مهم عدم آمادگی ذهنی و اجتماعی مردم برای همکاری و مشارکت در قالب

۱. Civil Society

۲. Praetorian Society

حزبی و انجمنی در عصر مشروطه بود. بین آنها و مردم، تعامل دو سویه شکل نگرفت و این بازیگران برای مردم، بیگانه و نامأنوس بودند. مردم بی سواد یا کم سواد و ناآگاه، از صلاحیت لازم برای ایفای نقش شهروندی برخوردار نبودند. برای توده‌های بی سواد و ناآگاه، گفتمان‌های روشنفکری احزاب و انجمن‌ها، نامأنوس و ناآشنا بود. یحیی دولت‌آبادی چنین می‌نویسد: «آزادیخواهان تصور می‌کنند به هوش آمدن چند تن در میان یک ملت خواب رفته می‌تواند به زودی تأثیر بیداری خود را در تمام ملت هویدا سازد. این ملت از صد نفر یک نفر باسواد ندارد و از معلومات تهی است. (دولت آبادی، ۱۳۶۰: ۱۷۸-۱۷۷) حیدر عموآوغلی در ارتباط با عدم آمادگی اجتماعی مردم برای مشارکت حزبی - انجمنی چنین می‌نویسد: «در تمام مدت یازده ماه که من در خراسان اقامت داشتم، هر چه سعی و تلاش کردم که بلکه بتوانم یک فرقه سیاسی به دستور روسیه تشکیل دهم، ممکن نشد، چون کله‌های مردم به قدری نارس بود که سعی من در این ایام بی نتیجه ماند و مطلقاً معنی کلمات مرا درک نمی‌کردند. در این مدت فقط یک نفر مشهدی ابراهیم میلانی را با خود هم عقیده یافتم که می‌توانستم با او صحبت فرقه‌ای به میان آورم.» (آجودانی، ۱۳۸۵: ۴۱۲)

یکی از نهادهای دموکراتیک، انجمن‌های ایالتی و ولایتی بود. بی‌تجربگی مردم در مشارکت و کارهای جمعی، بی‌سوادی و ناآگاهی آنان و تسلط دیرینه عناصر خودکامه، اربابان و زمینداران به مشارکت بسیار پایین مردم در انتخابات و تصدی افراد خودکامه پیشین بر انجمن‌های یاد شده منجر شد. بنابراین احزاب و گروه‌های جدید نتوانستند وزن قابل توجهی در این انجمن‌ها داشته باشند. (آدمیت، ۱۳۸۵: ۶۶).

در عصر مشروطه، ناآگاهی توده‌ها باعث شد که بینش و تفکر حزبی بر رفتار رأی‌دهی افراد حاکم نباشد. ملک الشعراي بهار در این ارتباط چنین می‌نویسد: «در تهران، تعرفه خرید و فروش می‌شود و نرخ آن از سه الی چهار قران است. مخبر روزنامه تایمز، جمعیت پایتخت را ۳۶۰/۰۰۰ نفر و مردان را ۱۵۰/۰۰۰ نفر تخمین می‌زند و می‌گفت از این تعداد ۱۷ هزار نفر رأی دادند. بنابراین فقط معدودی به تشکیل مجلس علاقه مند هستند. طبق این محاسبه تنها ۱۱/۳ درصد از مردان پایتخت رأی داده بودند.» (اتحادیه، ۱۳۷۱: ۷۳)

در مجموع، شواهد تاریخی و نیز دیدگاه و اعترافات روشنفکران مشروطه طلب همگی نشان می‌دهند که دوشرط از شرایط برای دموکراسی (توده‌های آگاه و نخبگان

آگاه به اوضاع داخلی و خارجی و فهم عمیق مشروطه) وجود نداشتند. کسروی چنین می نویسد: «جای افسوس آن است که با آن تکانی که بنام آزادیخواهی به مردم داده بودند، باری در این زمینه به آنان، آموزگاری {تربیت سیاسی} ننمودند، معنی درست مشروطه و مجلس و قانون را به آنان نفهمانند... و یک آرمانی به ایشان نشان ندادند. آن شور و سهش که در مردم پدید آمده بود اگر با آگاهی سودمندی... توأم گردیدی به زودی خاموشی نیافتی... نبودن چنین راهنمایانی کشور را از پیشرفت بی بهره گردانید و در بسیاری جاها به جنبش، جامه هیاهو و آشوب پوشانند.» (کسروی، ۱۳۸۱: ۲۶۱)

۲) استیلاء فرهنگ سیاسی تابعیت بر جامعه و نبود بسترهای اقتصادی مناسب در ایران عصر مشروطه، احزاب و انجمن ها در شرایطی رشد و گسترش یافتند که فرهنگ سیاسی غالب بر جامعه، فرهنگ تابعیت بود، بین این فرهنگ و ساختار قدرت سیاسی خودکامه، نظام اجتماعی ارباب- رعیتی و ساختار پدرسالارانه خانواده ها در گستره تاریخی ایران رابطه تقویتی و بازتولیدی بوده است. در طول قرن ها، فرهنگ تابعیت در مردم درونی شده بود، لذا در این بستر و از همان آغاز مشروطه، ارزش های فرهنگی، مدنی و سیاسی جامعه مدرن شامل آزادی، برابری، عدالت و مفاهیم مشابه، امری دست نیافتنی به نظرمی رسیدند و ارزش های جدید برای بخش قابل توجهی از مردم نامأنوس بودند. ساختارهای اجتماعی عقب مانده، فرهنگ تابعیت و غلبه علقه های قومی، زبانی و ارباب- رعیتی بر علقه های مدنی در کنار عوامل دیگر مانع از آن شدند که افراد به مشارکت حزبی و گروهی روی آورند.

از سوی دیگر، بسترهای اقتصادی برای مشارکت حزبی و گروهی مردم، مناسب نبودند. بیشتر صاحب نظران بر این نظرند که رشد کمی و کیفی طبقه متوسط برای دموکراسی و مشارکت حزبی - انجمنی بسیار لازم و ضروری است. جامعه ایران در آستانه مشروطه، از بورژوازی قوی و طبقه متوسط قابل توجه برخوردار نبود و یک جامعه اقتصادی معیشتی بود و تحولات صنعتی و نوسازی اروپا را تجربه نکرده بود، لذا احزاب و گروه های اجتماعی نمی توانستند نماینده نیروهای اجتماعی قوی از جمله طبقه متوسط باشند. به گفته کاتوزیان، نزدیک به ۹۰ درصد نیروی کار در کشاورزی و صنایع دستی روستایی اشتغال داشتند و ۱۰ درصد باقیمانده به تجارت و خدمات دولتی و غیر دولتی و صنایع شهری اشتغال داشتند. (کاتوزیان، ۱۳۶۶: ۱۱۲)

به همین دلیل در مجلس اول و دوم، نخست وزیران و وزیران و نمایندگان مجلس



عمدتاً از زمینداران و درباریان بودند تا اعضاء طبقه متوسط و احزاب وابسته به آنها. از سوی دیگر، فقر و بحران های اقتصادی شدید حاکم بر جامعه و قحطی و خشکسالی ها باعث شدند که دغدغه های معیشتی مردم بر هر نوع تعلقات حزبی و مشارکتی و باورهای دموکراتیک آنها چیره شود.

گفتار سوم) تعارضات ایدئولوژیک و قطبی شدن فضای سیاسی - اجتماعی جامعه از همان ابتدای پیروزی مشروطه به ویژه در هنگام تدوین متمم قانون اساسی، تضادهای ایدئولوژیک بین نیروهای اجتماعی شروع شد. با پیروزی مشروطه، شکاف بین مشروطه طلبان با مشروعه خواهان شکل گرفت. به این ترتیب، احزاب، انجمن ها و گروه های سیاسی - اجتماعی زیادی در پیرامون یکی از این قطب ها شکل گرفته و به شدت در نقطه مقابل هم قرار گرفتند.

به باور نگارنده، گرچه بین دو طیف عمده در اعتقاد به سلطنت مشروطه و حاکمیت قانون اشتراک وجود داشت، با این وجود، آنها در نحوه تفسیر، به ویژه از محتوای قانون اختلافات جدی داشتند. تضادهای ایدئولوژیک بین احزاب و انجمن ها (که در ذیل ذکر می شود) چنان بالا بود که اشتراک در مقابل آنها رنگ باختند و این تضادها به قطبی شدن فضای سیاسی در جامعه و مجلس انجامید.

در تدوین متمم قانون اساسی فرقه اجتماعيون - عاميون و انجمن های وابسته به آن مانند انجمن ملی تبریز، انجمن بازار، ایلات و عشایر آذربایجان و دیگر انجمن ها با خواست شیخ فضل الله نوری و اصرار وی به گنجاندن اصل نظارت چند مجتهد بر مصوبات مجلس مخالفت کردند. نوری آماج حملات گروه های تندرو مشروطه طلبان قرار گرفت و برخی انجمن های سری، قصد ترور او را داشتند. (آبادیان، ۱۳۸۳: ۴۴) روزنامه های تندرو مثل صوراسرافیل، نوری را منبع بغض و عناد دانسته و او را متهم به خیانت، فساد و هتاکي کردند و عده ای وی را دشمن قانون اساسی مشروطه اعلام کردند. (همان، ۴۵) اصل نظارت مجتهدان بر مصوبات مجلس تا پایان مجلس اول اجراء نشد و در نهایت نوری در حرم عبدالعظیم، لویح تندی را علیه مشروطه طلبان به رشته تحریر درآورد. جریان مشروعه طلب به رهبری نوری با برخی از اصول مهم قانون اساسی همچون برابری مسلمانان با غیر مسلمانان در برابر قانون، قاعده اکثریت و آزادی، مخالفت جدی کرد و حتی نوشتن قانون اساسی را جعل قانون و حرام اعلام کرد.

پس از سقوط محمد علی شاه و تشکیل مجلس دوم، برای نخستین بار چند حزب شکل گرفتند که مهمترین آنها حزب دموکرات (اجتماعیون-عامیون) و حزب اعتدالیون (اجتماعیون-اعتدالیون) بودند. احزاب کوچکتری نیز مانند حزب اتفاق و ترقی، حزب اصلاحیون-عامیون، اجتماعیون-اتحادیون و حزب ترقی خواهان لیبرال نیز شکل گرفتند. با آغاز مجلس دوم، آموزه‌های فضل‌الله نوری و جریان مشروطه‌خواهی با برخی جرح و تعدیل‌ها در قالب حزب اعتدالیون ادامه یافت و تعارضات ایدئولوژیک بین آنها ادامه یافت. تعارضات این دو حزب به تعارضات انجمن‌ها و گروه‌های وابسته به آنها در جامعه دامن زد و بی‌ثباتی را در کشور گسترش داد.

مرامنامه حزب دموکرات یک مقدمه و هفت فصل داشت و فصل‌های تربیت سیاسی، حقوق مدنی، قانون انتخابات، قضاوت، امور روحانی، دفاع ملی و اصول اقتصادی را شامل بود. فرقه دموکرات هدف خود را حفظ آزادی، استقلال کشور و مشروطیت اعلام کرد و سعادت کشور را در اتحاد مردم می‌دانست. (تبریزیا، ۱۳۷۱، ص ۱۵۷) این حزب بر ایدئولوژی دموکراسی اجتماعی و استقلال ملی تأکید داشت. برخی از مهمترین اصول این حزب عبارت بودند از: رأی‌گیری آزاد و مستقیم، برابری همه شهروندان در مقابل قانون، صرف نظر از مذهب و نژاد، جدایی دین از سیاست، کنترل دولت بر مذهب، آموزش رایگان و اجباری، تأکید بر آموزش زنان، مالیات مستقیم، لغو کاپیتولیسیون، صنعتی شدن و توزیع زمین در بین زارعان. (Abrahamian, 1982: 104) پایگاه طبقاتی این حزب، روشنفکران طبقه متوسط و تحصیل‌کرده بود و در انجمن‌های سرّی و غیرسرّی روشنفکری پیش از مشروطه، همچون مجمع آدمیت و انجمن ملی ریشه داشت.

در مقابل، اعتدالیون در مقابل سکولاریسم به شدت موضع‌گیری کردند، مهمترین اصول مورد پذیرش اعتدالیون عبارت بودند از: دخالت مذهب در سیاست، حرمت خانواده‌ها و مالکیت خصوصی (عدم پذیرش توزیع زمین در میان زارعان)، آموزش مذهبی توده‌ها، تقویت سلطنت مشروطه، حق داشتن تشکل‌های مدنی برای خانواده‌ها و طبقه‌های بالا و عمل به دین. (Ibid:106)

با دقت در مرامنامه دو حزب، به سهولت می‌توان تعارض‌های شدید ایدئولوژیک بین آنها را تشخیص داد. از جمله می‌توان به مسئله دخالت دین در سیاست یا عدم دخالت آن، برابری و عدم برابری در مقابل قانون صرف نظر از مذهب و

نژاد، اصلاحات ارضی یا عدم انجام آن اشاره کرد. جنبش مشروطه خواهی ایران، فاقد یک هسته ایدئولوژیک منسجم برای ایجاد حمایت سیاسی گسترده و تعهد به آرمان‌های مشروطه بود. (Behnam, 1986:25) مخبرالسلطنه هدایت به دنباله روی صرف روشنفکران از اصول انقلاب فرانسه خرده می‌گیرد: «جوانان بی تجربه، هریک رساله‌ای از انقلاب فرانسه را در بغل دارند و می‌خواهند رُل نقش { ریسپیر و داتن را بازی کنند و آخر کار، آنها را ندانسته اند و گرم کلمات آتشینند و از بروود کار اطلاع ندارند.» (هدایت، ۱۳۴۳: ۱۵۰)

بنابراین تعارض‌های شدید ایدئولوژیک باعث عدم تفاهم نسبی و کژکارکردی احزاب و انجمن‌های سیاسی شده و نتوانستند در چارچوب قواعد بازی دموکراتیک، رقابت سیاسی سالم داشته باشند و کارنامه مثبت ارائه ندادند.

گفتار چهارم: عدم نهادمندی احزاب و انجمن‌ها و گسترش تندروی سیاسی نکته شایان ذکر آن است که دموکراسی، فقط بینش یا شیوه‌های فکری و فرهنگی نیست، دموکراسی بیش از هر چیزی، واقعیتی جامعه‌شناختی است. نهادهای دموکراتیک [و نهادمندی] هستند که دموکراسی را در جامعه محقق می‌سازند. جدی نگرفتن نهادهای دموکراتیک و توجه صرف به ایده‌های منتسب به دنیای مدرن [و عدم انطباق با شرایط سیاسی، فرهنگی و اجتماعی ایران] خود دشواری بسیار مهمی در جهت استقرار و توسعه دموکراسی در ایران بوده است. (میر سپاسی، ۱۳۸۱: ۸) واقعیت جامعه‌شناختی ایران حاکی از عدم سازگاری تعدد بی‌شمار انجمن‌ها، گروه‌ها و مطبوعات با جامعه ایران عصر مشروطه بود.

سقوط حکومت خودکامه قاجاریه، به شکل‌گیری حکومت ضعیف مشروطه و تعدد بسیار زیاد انجمن‌ها و گروه‌های سیاسی انجامید. تعدادی از انجمن‌ها پیش از مشروطه شکل گرفته بودند ولی پس از مشروطه گسترش بی‌سابقه‌ای یافتند. تقی‌زاده تعداد انجمن‌ها در تهران را ۱۴۴ و ملک‌زاده ۲۰۰ انجمن ذکر می‌کند. (آبادیان، ۱۳۸۳: ۸۰) کسروی بر این باور است که در سال ۱۲۸۶ (دومین سال مشروطه) در تهران ۱۸۰ انجمن بود و چنین می‌گوید: «نیک اندیشید که در یک شهر یکصد و هشتاد انجمن چه معنی تواند دارد؟... به جای این که همگیشان یک انجمن باشند و آنگاه به آمادگی‌هایی کوشند، هر گروهی برای خود انجمنی می‌ساختند.» (کسروی، ۱۳۸۱: ۵۷۰-۵۶۹) منظور وی از آمادگی‌ها یعنی اهتمام آنها به آموزش دموکراتیک و تربیت

سیاسی و شهروند سازی بوده است. موضوع تأسیس انجمن‌ها به شهرها محدود نماند و در برخی روستاها در گیلان و آذربایجان نیز آنها شکل گرفتند.

طالبوف از گسترش بسیار زیاد انجمن‌ها وعدم وجود ملزومات دموکراسی و فعالیت حزبی یعنی نهادمندی در عصر مشروطه می‌نالد و چنین می‌نویسد: «طهران کدام جانور است که در یک شب، صد و بیست انجمن زاییده است، من ایران را پنجاه سال است که می‌شناسم ... کدام دیوانه در دنیا بی‌بنا، عمارت می‌سازد؟ کدام دیوانه بی‌تهیه مصالح، بنا را دعوت به کار می‌نماید؟ کدام مجنون تغییر رژیم ایران را خلق الساعه حساب می‌کند؟ ... کدام پیغمبر می‌توانست مملکت را به مسیر پیشرفت سریع و باور نکردنی بیندازد که حسین بزاز یا محسن خیاط می‌خواهد بکند...» (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۱۲۲). در نوشته دیگر در نکوهش فضای سیاسی و انجمنی چنین آمده است: «صد و سی انجمن در تهران پیدا شد... جماعتی در لباس دموکراسی بودند، جماعتی در لباس اعتدال... بیشتر آنها در باطن مخرب به اساس ... آزادی‌خواه، منفعت‌پرست، حامی اسلام، مدعی کفر، مفت خوار، همه به یک لحن فریاد می‌کردند.» (سفری، ۱۳۷۰: ۲۳۳)

در هر گوشه تهران و کشور، انجمنی ایجاد شد. هر انجمن طبق مصلحت و باور خود عمل می‌کرد و به قول مخبرالسلطنه هدایت، هر کس بیشتر ناسزا می‌گفت، مشروطه خواه تر بود. حال آن که در مرامنامه خود بر دموکراسی و قانونمندی تأکید داشتند. (آبادیان، ۱۳۸۳: ۷۸). در همان روزهای نخستین مشروطه، انجمن‌ها دشنام‌گویی و فحش و ناسزاگویی را به اعضای خود آموزش دادند و به رقابت دموکراتیک و قاعده‌مند و نهادمند توجه نکرده و هیاهو و شارلاتان بازی را به اوج رساندند؛ در این بستر، فضایی برای اخلاق مدنی و رعایت قانون باقی نماند و حاکمیت ملت به جناح‌گرایی و رادیکالیسم سیاسی شدید معطوف به قدرت تنزل یافت: «هر کس هرچه بدگویی بیشتر می‌کرد و از پرده‌داری هم باز نمی‌ایستاد، این را نشان بیش آزادی‌خواهی خود می‌پنداشت.» (کسروی، ۱۳۸۱: ۲۶۲)

در جامعه ایران عصر مشروطه، عدم‌اهتمام جدی انجمن‌ها به تربیت سیاسی توده‌ها و فقدان تشکیلات حزبی نهادمند به تکرور افراطی گروهی و فردی و بیگانه شدن مردم از آنها منجر شد. (خارابی، ۱۳۸۶: ۴۱۱) آدمیت می‌نویسد: «تندروان نه تنها عامل اصلی تحریک شاه بودند بلکه در برکنار کردن عناصر آزادیخواه اعتدالی {منظور میانه‌روها}

از صحنه سیاسی نیز مسئولیت داشتند.» (آدمیت، ۱۳۴۰: ۲۵۷) برای مثال می‌توان به کناره‌گیری احتشام السلطنه میانه‌رو از ریاست مجلس و غلبه تندروی بر مجلس اشاره کرد. محمد مصدق در خاطرات خود می‌نویسد که در اجتماع انجمن‌ها در مسجد سپهسالار دو نفر از اعضای کمیسیون انجمن‌ها به شاه فحاشی کردند که در حقیقت شنیدن آن حرف‌ها تأثر‌آور بود. مصدق خود عضو این کمیسیون بوده است. (مصدق، ۱۳۸۲: ۷۷)

در غیاب احزاب سیاسی به معنی واقعی کلمه، انجمن‌ها گسترش یافته و از آزادی عمل بی‌سابقه‌ای برخوردار شدند. برای مثال در تبریز، انجمن تبریز نوعی پارلمان منطقه‌ای تشکیل داد و بر این تصور بود که مشروطه ایران خواهد توانست ناگهان با کشورهای پیشرفته اروپایی برابری کند (پیردیگار، ۱۳۷۷: ۳۸). تبریز پس از تهران، بیشتر از ایالت‌های دیگر کانون آشوبگران تندرو بود. حضور اعضاء فعال سوسیال دموکرات‌های آرامنه و قفقاز در تبریز بر گسترش آشوب‌ها افزود و کار به جایی رسید که انجمن تبریز، محمد علی شاه را به خلع از سلطنت تهدید کرد. انجمن تبریز به صورت مستقل به شکایات مردم در ایالت خود رسیدگی می‌کرد و کاری به نهادهای محلی حکومت مشروطه نداشت. (تهرانی، ۱۳۷۹: ۴۲۸) حتی این انجمن پا را از این فراتر نهاده و محمد علی شاه را از سلطنت خلع شده اعلام می‌کند و این تصمیم را به سفارت خانه‌های آلمان، بلژیک، آمریکا و اطریش و نیز به تهران مخابره می‌کند. (خارابی، ۱۳۸۶: ۲۴۷)

مشیء بسیاری از انجمن‌ها و دو حزب دموکرات و اعتدالیون همانا مسلحانه، سرّی و تکروری سیاسی بود. انجمن آذربایجان، انجمن مظفری و انجمن برادران دروازه قزوین نیز از جمله انجمن‌های مسلحانه بودند. تعدادی از انجمن‌ها در مقابل اجرای قانون خلع سلاح عمومی مقاومت کردند و در پارک اتابک بین نیروهای دولتی به ریاست سردار اسعد و مجاهدین وابسته به پیرم خان ارمنی و ستارخان و باقرخان درگیری نظامی خونین روی داد و ستارخان به شدت مجروح شد. (باستانی پاریزی، ۲۵۳۶: ۱۸۰)

ریاست انجمن آذربایجان با حسن تقی زاده بود و به اعضاء خود آموزش نظامی می‌داد تا فدایی انجمن باشند، مهمترین رویه آنها، ترور مخالفان ایدئولوژیک خود بود. در این انجمن، حیدر عمو اوغلی طراح و مسئول کمیته ترور بود. (رائین، ۲۵۳۵: ۱۵۶-۱۵۵) لژ

بیداری ایرانیان در ۱۲۸۶ شمسی توسط فروغی، وحیدالملک شیبانی، حسینقلی خان نواب و سید محمد صادق طباطبایی تأسیس شد و با وجود بیان و تأکید بر شعار برابری، برادری و آزادی در عمل، مواضع تندروانه و افراطی داشت. (آبادیان، ۱۳۸۳: ۸۵-۸۴)

به گفته مهدی ملک زاده، میدان دار اصلی انجمن‌ها و خشونت‌طلبی و ترورها، روشنفکران عضو کمیته انقلابی بودند، گرچه در اقلیت بودند ولی حوادث را هدایت می‌کردند و قصد ترور شیخ فضل اله نوری را داشتند. (آبادیان، ۱۳۸۳: ۷۸) پس از مرگ مظفرالدین شاه «کمیته انقلابی» توسط ملک المتکلمین، سید جمال واعظ، میرزا جهانگیرخان صور اسرافیل، مساوات و دهخدا شکل گرفت. جلسات این کمیته، به شکل سرّی در نیمه‌های شب تشکیل شده و اعضاء پیش از طلوع آفتاب متفرق می‌شدند. این کمیته با فرقه اجتماعیون-عامیون هم نظر بودند و در تاکتیک و راهبرد، تندرو بودند و از ۷۵ روشنفکر انقلابی با هدف اصلی برقراری حکومت قانون، عدالت، تساهل مذهبی و سکولاریسم شکل گرفته بود. (Abrahamian, 1982:78)

فرقه اجتماعیون-عامیون که در سال ۱۹۰۵ (۱۲۸۴ شمسی) شکل گرفت، شعبه‌های مختلفی در ایالت‌های مختلف ایجاد کرد و انجمن‌های مختلفی از جمله انجمن آذربایجان متعلق به این فرقه بودند. این فرقه با ایجاد این همانی بین مفاهیم سوسیالیسم و دموکراسی و اسلام، سعی داشت در جامعه اسلامی نفوذ کند. یکی از ویژگی‌های بارز این فرقه، اسلام‌نمایی و تهدید به ترور مخالفان سیاسی بود. این حزب، در اوج کشمکش و خطر انحلال مجلس توسط محمد علی شاه، خطاب به وی می‌نویسد: «همچو تصور می‌کنید که ... می‌توانید این اساس مقدس را که بنای آن از اولین شرایط مذهب اسلام است بر هم زنید و باز مثل سابق، اهل و عیال ما را در بازار اجانب مثل برده بفروشید... ما را عبد و عبید خود بدانید. به حقوق اسلامیت و شرایط اسلامیت قسم که تا یک نفر از ما باقی است، امکان ندارد شماها بتوانید این اساس مقدس را بر هم بزنید.» (آجودانی، ۱۳۸۵: ۴۲۵).

در نظامنامه سوسیال دموکرات‌های ایران، ترور، اخاذی، اعدام و وحشت به طور رسمی پذیرفته شد و این در تناقض آشکار با نهادمندی و دموکراسی بود. هیأتی به نام «هیأت مدهشه» متشکل از تروریست‌های حرفه‌ای به عنوان جزئی از تشکیلات مخفی سوسیال-دموکرات‌ها (اجتماعیون-عامیون) شکل گرفت و ترور را در دستور کار و برنامه سیاسی-اجتماعی خود جای دادند. برای مثال در نظامنامه جمعیت ایرانی

مجاهدین در مشهد، برای افراد اقدام کننده به گزارش و راپورت اعضاء به حکومت، جعل مهر جمعیت، خیانت به مذهب، مردم و وطن مجازات اعدام تجویز کردند. (آجودانی، ۱۳۸۵: ۴۲۷).

در فرقه یاد شده، ابراهیم منشی زاده با همکاری دو تن از دوستانش «کمیته مجازات» را برای ترور و اعدام افراد خائن به منافع ملت تشکیل دادند. میرزا اسماعیل خان رئیس انبار غله به جرم خیانت و ایجاد قحطی مصنوعی، عبدالحمید خان ثقفی (مدیر روزنامه عصر جدید)، کریم دواتگر از اعضاء این کمیته و سید محسن مجتهد داماد بهبانی توسط این کمیته ترور شدند. (همان، ۴۳۰-۴۲۹) کمیته مجازات، وحشت و ترور را در سراسر جامعه گسترانید و منشی زاده و ابوالفتح زاده به عنوان تأسیس کنندگان کمیته در راه تبعید به کلات مشهد در سمنان کشته شدند. گفته می شود، اندیشه تروریسم در معنای تشکیلاتی با اندیشه سوسیال دموکراسی به مشروطه راه یافت. (همان، ۴۳۱)

تأسف بارتر آن که این انجمن ها علاوه بر ترور به اخاذی و دزدی و راهزنی نیز می پرداختند، اعترافات تقی زاده در خاطرات خود در این زمینه شنیدنی است: «در این شکی نیست که تندروی کردیم ... مجاهدین بیهانه جمع آوری پول برای دولت سپهدار تنکابنی { هم از مردم این و آن پول می گرفتند، سپهدار تنکابنی از ته دل راضی نبود می خواست جلوگیری کند که ممکن نبود، آنها از کنترل خارج شده بودند.}» (سفری، ۱۳۷۰: ۳۹۷) و ادامه می دهد: «اینها یعنی مجاهدین طغیان کرده بودند، بیداد می کردند و کسی از عهده آنها بر نمی آمد. من جلوگیری کردم گفتم ما نیامده ایم مردم را غارت بکنیم...» (همان، ۳۹۹)

در سطح حزبی، تعارض ایدئولوژیک دو حزب اعتدالیون و دموکرات ها به مبارزه تند، رادیکال و حتی مسلحانه آن دو علیه یکدیگر انجامید و در این راستا انجمن ها را هدایت می کردند. اعتدالیون به دموکرات ها برچسب تندرو می زدند و دموکرات ها به اعتدالیون برچسب ارتجاعی می زدند. آدمیت در این ارتباط چنین می نویسد: «فرقه دموکرات، آداب پارلمانی یعنی قاعده اکثریت را زیر پا می گذاشت و حتی از ترور استفاده می کرد. از ترور نه در جهت انقلابی و برانداختن دشمنان حکومت ملی مشروطه، بلکه به منظور نابود کردن عناصر حزب مخالف و در جهت تمایلات فردی بود.» (آدمیت، ۱۳۵۴: ۷۹) بهار در این ارتباط چنین می نویسد: «در آغاز مشروطه دو

حزب در ایران پیدا شد: مشروطه خواه و مستبد. اعیان و طبقه اول و طبقه سوم یعنی توده مردم مستبد بودند و مشروطه خواهان را بی‌دین و انقلابی و هرج و مرج طلب می‌شمردند و مشروطه خواهان که عددشان قلیل و بیشتر آنان طبقه با سواد و روشنفکر بودند و می‌توان آن‌ها را {ها} را طبقه دوم نامید، مستبدان را جاهل، ظالم و ارتجاعی و غارتگر می‌شمردند. اکثریت مردم ایران ارتجاعی و اقلیت مردم، انقلابی و متجدد بودند...» (بهار، ۱۳۷۹: جلد اول، مقدمه) به دلیل عدم نهادمندی، رابطه احزاب و گروه‌ها در دو طیف مشروطه طلب و مشروطه طلب از نوع «حاصل جمع صفری» یا برخورد حذفی بود، یعنی بُرد یکی لزوماً باخت دیگری تلقی می‌شد. بهبهانی توسط دموکرات‌ها ترور شد و در عوض، اعتدالیون دو نفر از دموکرات‌ها (علی محمد تربیت و عبدالرزاق) را ترور کردند.

پس از پیروزی مشروطه، تعداد روزنامه‌ها به صورت غیر خردورزانه گسترش یافتند؛ تعداد روزنامه‌ها و شبنامه‌ها به قدری زیاد بود که از در و دیوار می‌ریخت و سرگرم فحاشی و حق‌السکوت گرفتن بودند. کسروی چنین می‌نویسد: «می‌توان گفت بهار و تابستان ۱۲۸۶ شمسی زمان فزونی این هوس بود که دسته بزرگی دیوانه‌وار رو به روزنامه‌نویسی آورده بودند.» (کسروی، ۱۳۸۱: ۲۷۳) محمد علی تهرانی که خود از نزدیک رویدادها را نظاره کرده است، بر این نظر است که بهتر است اسم روزنامه‌های مشروطه را فحش نامه بگذاریم. (تهرانی، ۱۳۷۹: ۷۰۶)

نخستین روزنامه در تبریز به نام روزنامه ملی تأسیس شد که بعداً به روزنامه انجمن تبریز نام گرفت. در عصر مشروطه در تهران نخستین روزنامه با عنوان روزنامه مجلس منتشر شد. در صورتی که نهادمندی و شرایط ایران ایجاب می‌کرد که تعداد روزنامه‌ها محدود می‌بودند. تنها بیش از پنجاه روزنامه در تهران چاپ می‌شد. روزنامه‌های وابسته به دموکرات‌ها عبارت بودند از: صور اسرافیل، مساوات، روح‌القدس، نوبهار، زاینده رود، ایران نو، استقلال، شفق، پروانه، حیات، قزوین، کرمانشاه. روزنامه‌های وابسته به اعتدالیون عبارت بودند از: شوری، مجلس، تنبیه، عصر، گیلان و پلیس ایران. روزنامه اتحادیه سعادت و شرق به حزب اتفاق و روزنامه جنوب به ترقی خواهان متعلق بود. (جبار لوی شبستری، ۱۳۸۵: ۳۳۹) از ۱۲۸۵ تا ۱۲۹۰ حدود ۲۸۲ نشریه به چاپ می‌رسید و در تهران ۱۲۱ نشریه چاپ می‌شد. در تبریز ۳۷ نشریه چاپ می‌شد (همان، ۳۳۵).



انجمن‌ها و احزاب از طریق نشریات و روزنامه‌های خود در سطح گسترده بر قانون شکنی، قطبی شدن و ایدئولوژیک شدن فضای سیاسی - اجتماعی دامن زدند. این کژکار کردی در تعارض آشکار با رسالت حقیقی این بازیگران مدنی بود. در عصر مشروطه، مطبوعات به عنوان زبان نیروها و تشکل‌های سیاسی رادیکال عمل کردند و فضا را ناآرام ساختند. سرلوحه مطبوعات انعکاس واقعی رویدادها و گردش قانونمند و آزاد و درست اطلاعات نبود، بلکه تبلیغ ایده، خط مشی‌ها و صلاحدید خود بود و بازار تهمت و دروغ پراکنی را داغ کردند. این امر نشان دهنده عدم مسئولیت مدنی و تعهد دموکراتیک مطبوعات بود و نتوانستند به عنوان رکن چهارم دموکراسی، رسالت خود را ایفا کنند و به کژکار کردی و نقش آفرینی منفی سوق یافتند. عملکرد مطبوعات در راستای قانون اساسی مبنی بر رعایت دین و عدم نشر اصول گمراه کننده نبود.

از همان ابتدای پیروزی مشروطه، مطبوعات به طرز رادیکال عمل کردند و در گام نخست محمد علی شاه را مورد حمله قرار دادند. تصور آنها این بود که مشروطه به معنی پایان تمام محدودیت‌ها و طی کردن ره یکصد ساله در یک شب است. روزنامه بهار در حمله به محمد علی شاه چنین می نویسد: «خوب است قدری از مستی سلطنت به هوش آمده، چشم باز کرده، نظری به دولت خود و باقی دولت‌ها بنمایی، آیا تمام سلاطین عالم از وظیفه و شغل خود خارج شده، مشغول قصابی گشته اند... ندانم چه باعث شده که تمام ممالک رو به آبادانی و وسعت خاک و ازدیاد نفوس اند جز ایران. مگر ممکن نیست داستان لوئی شانزدهم در این مملکت اتفاق بیفتد... جمعیت ملت باعث حفظ سلطنت این خانواده است و الا باغ مشروطیت که از دو ماه قبل آب نیاشامیده، بی نهایت تشنه شده، وقت آن رسیده که با رگبار فدایی ناشناس و نادیده دیگری، به طوری سیراب گردد که گل و میوه اش غنچه دار و بار آورده گردد.» (آبادیان، ۱۳۸۳: ۹۰)

قطبی شدن فضای سیاسی در گفتمان و محتوای نشریات، بسیار تجلی یافت که در ذیل به چند نمونه از آنها اشاره می شود. روزنامه «صوراسرافیل» بسیار جسورانه عمل می کرد: «اگر همه اهل ایران هم با شما آقایان کهنه پرست هم عقیده باشند، جمعیتشان بالغ بر سی کرور نفر نخواهد شد. سه هزار و یکصد کرور آدم‌های دنیا که تمام با عقاید ما شریکند، عن قریب خواه و ناخواه با سیل مهاجرت خیالات خود، لوث این اوهام و خرافات مندرسه شما را خواهند شست.» (آبادیان، ۱۳۸۳: ۹۰) روزنامه

حبل‌المتین نیز به معتقدات دینی حمله می‌کرد: «لکن بدترین موقعی که شرف قومیت و استقلال ایران مضمحل و نابود شد، همان وقتی بود که قوم وحشی جزیره‌العرب و بادیه‌نشینان و نژاد سوسمار خوار عرب به ایران حمله آورد.» (همان، ۱۴۳). به تعبیر کسروی روزنامه‌های تهران به ویژه مساوات (به مدیریت سید محمد رضای شیرازی) در پرده دری اندازه نمی‌شناختند و آشکارا سخن از برداشتن شاه میراندند و داستان لویی شانزده {و گریختن وی از پاریس} را یاد می‌کردند. (کسروی، ۱۳۸۱: ۵۲۸) و لحن نوشته حاکی از این بود که با محمد علی شاه نیز چنین برخوردی خواهد شد. شبنامه نویسی از دیگر تجلیات عدم نهادمندی و عدم شفافیت و قاعده مندی دموکراتیک در این زمان بوده است: «در آغاز جنبش که تازه فرمان مشروطه داده شده بود، شبنامه نویسی رواج بی اندازه داشت که صدها کسان به آن می‌پرداختند و آنچه از خشک و تر می‌دانستند بر روی کاغذ آورده...» (کسروی، ۱۳۸۱: ۲۶۴) رهبرانی همچون مساوات در شبنامه های خود اسامی افراد متعلق به طیف مخالف را با عنوان مرتجع می‌آوردند و متقابلاً گروه مقابل نیز از این‌ها به عنوان مرتد و لائیک یاد کرده و به این ترتیب بازار فحش و تهمت را بسیار داغ می‌کردند. (تهرانی، ۱۳۷۹: ۳۸۳)

چیرگی عدم نهادمندی و کژکارکردی یا نقش‌آفرینی منفی بر احزاب و انجمن‌ها تا به آن جا رسید که صدای اعتراض روشنفکران همچون طالبوف و ملک‌خان نیز شنیده شد. ملک‌خان چنین گفته بود: «هیچ احمقی نگفته است که باید به مردم آزادی بدهیم که هر چه به دهانشان می‌آید بگویند. بلی عموم طوایف خارج به جهت ترقی و آبادی ملک به جز آزادی، حرف دیگری ندارند، اما چه آزادی، آزادی قانونی نه آزادی دلخواه.» (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۷۷)

طالبوف نیز به شدت بر هرج و مرج و عدم نهادمندی حاکم بر فعالیت انجمن‌ها و احزاب می‌تازد: «اگر واقعاً آزادی این است که هر کس هر فضولی می‌خواهد بکند، قطاع‌الطریق [راهنزن]، هر قافله را می‌خواهد بزند، اشرار بزند، بکشد، بچاپد .... به این بی‌لجامی و حوش و هرج و مرج دهشت‌انگیز نمی‌توان همدیگر را تهنیت گفت و چراغانی نمود.» (همان، ۷۸) در نتیجه تندروی‌های انجمن‌ها و احزاب و عوامل دیگر سلب اعتماد از مشروطه و مشروطه طلبان چنان بالا گرفت که کلمه مشروطه در میان مردم، ترجمه قتل و غارت شد که هر کس، فردی را می‌کشت یا غارت می‌کرد، می‌گفتند مشروطه شد. (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۸۶) یا اگر فردی به مقامی و ثروتی

می‌رسید، گفته می‌شد به مشروطه‌اش رسید.

در مجموع کژکار کردی احزاب، انجمن‌ها، گروه‌ها و مطبوعات وابسته به دلیل عدم نهادمندی و تضاد ایدئولوژیک، به شدت فضای عمومی جامعه را متشنج ساخت. از سوی دیگر جامعه ما از آمادگی لازم برای مشارکت حزبی و انجمنی و متعادل ساختن آنها برخوردار نبودند. این فضا بستر را برای کودتای بدون مقاومت و خونریزی آماده کرد. در این ارتباط، اظهارات ملک الشعراى بهار، جالب توجه است:

«پیش‌بینی‌هایی که چند سال درباره آنها قلم و چانه زده بودم، یعنی مضرات هرج و مرج فکری و ضعیف کردن رجال مملکت و دولت مرکزی، آن روز بروز کرد و مردی قوی با قوای کامل و وسایل خارجی و داخلی بر اوضاع کشور و بر آزادی و مجلس و بر جان و مال همه مسلط شد و یکباره دیدم که حکومت مقتدر مرکزی که در آرزویش بودیم، به قدری دیر آمد که قدرتی در مرکز به وجود آمده بر حکومت، شاه و کشور مسلط گردیده است. آن روز دریافتم که حکومت مقتدر مرکزی از هر قیام و جنبش که در ایالات برای اصلاحات بر پا شود، صالح تر است و باید همواره به دولت مرکزی کمک کرد. هوچی‌گری و ضعیف ساختن دولت، فحاشی جراید به یکدیگر و به دولت و تحریک مردم ایالات به طغیان و سرکشی، برای آتیه مشروطه و آزادی و حتی استقلال کشور زهری کشنده است». (بهار، ۱۳۷۹: ح و ط)

البته باید گفت که برخلاف مشیء بسیار تند انجمن‌ها، تعداد بسیار معدودی از انجمن‌ها بودند که تا حد قابل توجهی به سمت اعتدال تمایل داشتند ولی بسیار در اقلیت بودند. «جامعه آدمیت» به ریاست عباسقلی خان هدایت از جمله انجمن‌هایی بود که از ترور و تندروی پرهیز کرده و به مهندسی تدریجی اجتماعی و برابری همه در مقابل قانون، صرف‌نظر از مذهب، زبان و نژاد، حکومت قانون و آزادی‌های عمومی معقول تأکید داشتند. انجمن مظفری و انجمن بین‌الطلوعین نیز بر خلاف مشیء دموکراتیک، به بهانه حفظ و دفاع از مشروطه، با خیلی‌ها تسویه حساب کردند. (آبادیان، ۱۳۸۳: ۷۶) ولی این تعداد بسیار معدود در مقابل اکثریت انجمن‌های هرج و مرج طلب به شدت رنگ می‌بازد و نمی‌تواند تأثیرگذار باشد.

در مجموع، در عصر مشروطه مشارکت انجمن‌ها و گروه‌ها کاملاً غیر نهادمند، غیرشفاف یا سرّی و نیمه سرّی، بی‌توجه به قواعد دموکراتیک و مصالح جامعه بودند. هرگز بین انجمن‌ها تعامل درست و مسالمت‌آمیز صورت نگرفت. از کاستی‌های

عمده مشروطیت آن بود که رقابت واقعی حزبی، بنیانی استوار نیافت و سرلوحه گروه‌ها و احزاب، بیشتر بند و بست‌های سیاسی، شبنامه و کنش‌های غیرنهادمند بود. این وضعیت در ایران، تداعی کننده جمله معروف کاتوزیان است که بر این باور است، در ایران زنجیره ای از «استبداد، آشوب و استبداد» و «دوگانگی تاریخی استبدادافراطی و آزادی‌افراطی» حاکم بوده است و آزادی‌های افراطی و غیر نهادمند و غیر دموکراتیک عصر مشروطه سرانجام منجر به اقتدارگرایی یا دیکتاتوری رضاشاه شد. در پایان ذکر این جمله از کسروی خالی از فایده نیست: «جنبش مشروطه خواهی با پاکدلی‌ها آغازید ولی با ناپاکی‌ها به پایان رسید و دست‌هایی از درون و بیرون به میان آمد، آن را به هم زد و ناانجام گذاشت و کار به آشفتگی کشور، ناتوانی دولت و از هم گسیختن رشته‌ها انجامید و مردم ندانستند آن چگونه آمد، چگونه رفت و انگیزه {ریشه‌های} ناانجام ماندنش چه بود...» (سفری، ۱۳۷۰: ۲۱۹)

نتیجه‌گیری:

در این مقاله سعی شد با رویکرد جامعه‌شناختی سیاسی و با بهره‌گیری از چند نظریه ریشه‌های ناکامی مشارکت حزبی و انجمنی در ایران عصر مشروطه تبیین شود. گفته شد انقلاب مشروطه به عنوان نقطه عطفی در تاریخ سیاسی ایران در جهت برقراری سلطنت مشروطه حاکمیت قانون و ملت روی داد ولی بی‌نظمی و بی‌ثباتی حزبی و انجمنی مانع از تحقق این اهداف شدند. احزاب و انجمن‌های سیاسی در عصر مشروطه دچار کژکارکردی شدند و از رسالت یا کارکردهای مثبت خود مبنی بر برقراری پل ارتباطی بین مردم و حکومت، انعکاس مطالبات و نیازهای واقعی مردم، برقراری نظارت مطلوب بر حکومت و گسترش قانونمندی، بسیار دور شدند. در عمل، این بازیگران جدید به بازی حاصل جمع صفری، برخوردهای حذفی، ترور، اعدام، خشونت، مطلق‌گرایی، قانون‌گریزی و ستیز با گروه‌های رقیب روی آوردند، برخی هم با آموزش فداییان مسلح به خشونت بیشتر دامن زدند. مطبوعات به عنوان ارگان حزبی و انجمنی بازار تهمت، دروغ و افترا را گسترانیدند. در مجموع کژکارکردی این بازیگران به بی‌ثباتی و واگرایی شدید در جامعه انجامید.

در تبیین این کژکارکردی و ناکامی مشارکت حزبی و انجمنی، از رویکردهای نظری جامعه‌شناختی سیاسی استفاده شد. توضیح داده شد که جامعه ما به دلایلی همچون: بی‌سوادی و ناآگاهی سیاسی - اجتماعی توده‌ها، چیرگی فرهنگ تابعیت و

غیرمشارکتی بر جامعه و درونی شدن آن در طول بیش از ۲۵ سده، بحران اقتصادی و چیرگی دغدغه‌های معیشتی بر دغدغه‌های مدنی و مشارکتی مردم از آمادگی روحی-روانی و اجتماعی لازم برای مشارکت حزبی برخوردار نبود.

با استفاده از نظریه شکاف‌های اجتماعی توضیح داده شد که شکاف بین نیروهای اجتماعی در عصر مشروطه از نوع شکاف‌های متراکم و ایدئولوژیک خصمانه بود، یعنی طیف شریعت‌گرایان در مقابل سکولارها قرار گرفتند. آرایش طیف بسیار زیاد انجمن‌ها و دو حزب عمده در پیرامون این دو شکاف متعارض، باعث شد که فضای سیاسی و اجتماعی جامعه، به شدت رادیکال و دو قطبی شود و این امر به ناکامی مشارکت حزبی و انجمنی انجامید. در فضای قطبی و رادیکال و ایدئولوژیک، فرصتی برای وفاق و تعامل مسالمت‌آمیز احزاب و انجمن‌ها به وجود نیامد. نتیجه کلی این نخستین تجربه ناکام مشارکت حزبی، همانا یک جامعه به شدت واگرا، غیر منسجم و بی ثبات و وقوع کودتای اسفند ۱۲۹۹ و تکوین حکومت اقتدارگرای رضاشاه بود.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 پرتال جامع علوم انسانی

## فهرست منابع:

### الف) فارسی

۱. آدمیت، فریدون (۱۳۵۴)، فکر دموکراسی در نهضت مشروطیت ایران، تهران: پیام.
۲. آدمیت، فریدون (۱۳۴۰)، فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، تهران، سخن.
۳. آبدیان، حسین (۱۳۸۳)، بحران مشروطیت در ایران، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.
۴. آجودانی، ماشاءاله (۱۳۸۵)، مشروطه ایران، چاپ هفتم، تهران: نشر اختران.
۵. اتحادیه، منصوره (۱۳۷۱)، احزاب سیاسی مجلس سوم، تهران: نشر تاریخ ایران.
۶. باستانی پاریزی (۲۵۳۶)، تلاش آزادی: محیط سیاسی و زندگانی مشیرالدوله پیرنیا، تهران، انتشارات نوین.
۷. بهار، محمد تقی (۱۳۷۹)، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، جلد اول، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر.
۸. پیردیگار، ژان (و دیگران) (۱۳۷۷)، ایران در قرن بیستم، ترجمه هوشنگ مهدوی، تهران: البرز.
۹. تبریز نیا، حسین (۱۳۷۷)، علل ناپایداری احزاب در ایران، تهران: مرکز نشر بین الملل.
۱۰. تهرانی، محمد علی (۱۳۷۹)، مشاهدات و تحلیل های اجتماعی و سیاسی از تاریخ انقلاب مشروطه ایران (به کوشش ناصر کاتوزیان)، تهران، شرکت سهامی انتشار.
۱۱. جبارلوی شبستری، بهرام (۱۳۸۵)، «انقلاب مشروطه و گسترش ارتباطات اجتماعی در ایران»، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۳۰-۲۲۷.
۱۲. خرابی، فاروق (۱۳۸۶)، انجمن های عصر مشروطه، تهران، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
۱۳. خلیلی خو، محمدرضا (۱۳۷۳)، توسعه و نوسازی ایران در دوره رضا شاه، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
۱۴. دوورژه، موریس (۱۳۵۷)، احزاب سیاسی، ترجمه رضا علومی، تهران: امیرکبیر.
۱۵. دولت آبادی، یحیی (۱۳۶۱)، حیات یحیی، جلد اول، چاپ دوم، تهران: فردوسی.
۱۶. راثین، اسمائیل (۲۵۳۵)، انجمن های سری در انقلاب مشروطیت ایران، تهران، انتشارات جاویدان.
۱۷. سفری، محمد علی (۱۳۷۰)، مشروطه سازان، تهران: نشر علم.
۱۸. کاتوزیان، محمد علی (۱۳۶۶)، اقتصاد سیاسی ایران، جلد اول، ترجمه محمد رضا نفیسی، تهران: پایروس.
۱۹. کاتوزیان، محمد علی (۱۳۷۹ الف)، دولت و جامعه در ایران، ترجمه حسن افشار، تهران: نشر مرکز.
۲۰. کاتوزیان، محمد علی (۱۳۷۹ ب)، «گونه های لیبرالیسم اروپایی و مفاهیم نو آزادی در ایران»، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال چهارم، شماره ۱۵۶-۱۵۵.
۲۱. کاتوزیان، محمد علی (۱۳۸۵)، «آزادی و لجام گسیختگی در انقلاب مشروطیت»، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال چهارم، شماره ۲۳۰-۲۲۲.
۲۲. کسروی، احمد (۱۳۸۱)، تاریخ مشروطه ایران، چاپ بیستم، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
۲۳. مصدق، محمد (۱۳۸۲)، «خاطرات»، در مجموعه خاطرات سیاسی رجال ایران (به کوشش علی جانزاده)، چاپ دوم، تهران، انتشارات جانزاده.
۲۴. میر سپاسی، علی (۱۳۸۱)، دموکراسی یا رساله ای جامعه شناختی در باب روشنفکران ایران، تهران: طرح نو.
۲۵. هاتینگتون، سموتل (۱۳۷۵)، سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، چاپ دوم، تهران: نشر علم.
۲۶. هدایت، مخبر السلطنه (۱۳۴۳)، خاطرات و خطرات، تهران، زوار.

ب) انگلیسی

27. Abrahamian, Ervand(1982). **Iran between two revolution**, Princeton, Princeton university press.
28. Behnam, Mohammad Reza (1986). **Cultural foundation of Iranian Politics**, Salt lake city: University of Utah press.
29. Diamond, Larry (1997). "**Rethinking civil Society**", Journal of Democracy, Vol.5, No.3 (July)
30. Heywood, Andrew. (1997). **Foundation of politics**, UK: Macmillan.
31. Lerner, Daniel (1958). **The Passing of traditional Society**, USA: the free press.
32. Norris, Pippa.(2005). "**Building political parties**" www.pippanorris.com.
33. Stills, David. (1972). **International encyclopedia of Social Science**, Vol.11, the Macmillan Company.
34. Verba, Sidney, "**Comparative political Culture**", in Lucian pye & Sidney verba (eds) political Culture & political development, Princeton: Princeton University press.
35. Zielinski, jakub. (2002). "**Translating social cleavages into the party system**" world politics, vol.54(January)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی



پرویش گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی